



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تالار جامع علوم انسانی

در قلمرو ادبیات اقلیمی

مورد نظر دور مانده‌اند. این نوشته بر آن است که با واکاوی این مقاله‌ها به کاستیهای آنها اشاره نماید.

پیش از وارد شدن به جزئیات هر یک از مقاله‌ها توضیحی درباره ادبیات اقلیمی ضروری می‌نماید. ادبیات اقلیمی درحقیقت مبین نوعی ادبیات است که شاخصه‌های جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی منطقه معینی را نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که این شاخصه‌ها وجوه متمایز این منطقه با سایر مناطق باشد. در این مورد می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

شاخصه‌های جغرافیایی، مانند آب، هوا، وضعیت طبیعی، وجود جنگل، دریا، کوهستان یا بیابان و... برای مثال مشخصه جغرافیایی شمال ایران وجود جنگل و دریاست و در جنوب، دریا و نخلستان.

دفتر ادبیات داستانی کتابی با نام ادبیات اقلیمی چاپ و منتشر کرده است که حاوی مقاله‌های برگزیده همایشی است که زیر عنوان «بررسی ادبیات اقلیمی» در سال گذشته و در شهر رشت برگزار شده بود.*

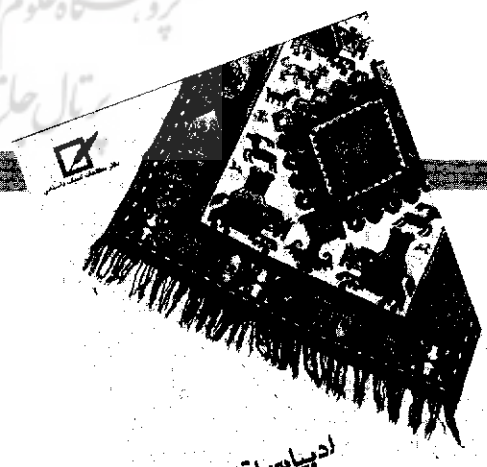
برگزاری چنین همایشها و چاپ مقالاتی از این دست درباره یکی از مهم‌ترین شیوه‌های داستان‌نویسی جامعه ما فی‌الذمه نشان‌دهنده گرایش است که قصد دارد با دیدگاهی تخصصی به مسایل ادبی نظر داشته باشد. چنانچه نویسندگان این مقاله‌ها می‌توانستند طرح نسبتاً دقیقی از موضوعات مورد بررسی ارائه دهند طبعاً به تقویت چنین گرایشی کمک می‌کردند. اما متأسفانه به دلایلی که شرح داده می‌شود، این مقاله‌ها با بیان مسایل غیرواقعی و ناسنجیده، از دست‌یابی به اهداف



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 کتابخانه جامع علوم انسانی

● ادبیات اقلیمی

● چاپ اول، ۱۳۸۰



ادبیات اقلیمی

به مناسبت منبش ۱۳۸۵
 دولت اقلیمی
 مهر ماه ۸۰

شاخصه های فرهنگی اجتماعی، مانند آداب، سنن، اعتقادات، زبان، مذهب، نژاد، وجود اقوام مختلف، سابقه مبارزاتی علیه بیگانگان و...

شاخصه های اقتصادی، مانند وجود فعالتهای اقتصادی معینی اعم از کشاورزی یا صنعتی مثل فعالیت صنعت نفت در خوزستان یا برنج کاری و چایکاری در شمال ایران که به این مناطق ویژگیهای معینی بخشیده است.

داستانهای اقلیمی معمولاً متضمن بیان همه یا بخشی از این شاخصه ها هستند. بر این اساس داستانهایی از این نوع می توانند مبین فضای شهری، روستایی یا هر دو باشند.

آنچه از این مقاله ها، به ویژه مقاله اول برمی آید، آن است که

نویسندگان آنها داستانهای اقلیمی و روستایی را در یک ردیف قرار داده‌اند؛ حال آنکه نمی‌توان آنها را از یک جنس دانست. همینجا لازم است اشاره شود که این تبویب غیرواقعی ابتدا در کتاب **صد سال داستان‌نویسی** نوشته حسن میرعبدینی صورت گرفت. از آن زمان تاکنون عده‌ای از منتقدین علاقه‌مند به ادبیات اقلیمی این دو نوع داستان را یکسان پنداشته و معمولاً آنها را هم‌تراز با هم و در یک مفهوم به کار می‌برند. ادبیات روستایی، علی‌الاطلاق، در مقابل ادبیات شهری قرار می‌گیرد؛ اگرچه هریک از این دو می‌توانند ویژگیهای ادبیات اقلیمی یا منطقه‌ای را دربرداشته باشند. بیان مناسبات ارباب و رعیتی در روستایی معین، که می‌تواند با بسیاری دیگر از روستاهای ایران مشابه باشد، الزاماً نمی‌تواند در زمره ادبیات اقلیمی قرار گیرد؛ زیرا این مناسبات وضعیت معین و ویژه‌ای را نسبت به سایر روستاهای ایران بیان نمی‌کنند. به عبارت دیگر یکسان پنداشتن ادبیات اقلیمی و روستایی به مفهوم آن است که داستانهای متضمن فضای شهری نمی‌توانند در قلمرو ادبیات اقلیمی جای بگیرند. در واقع این تساهل در مشابه‌سازی که طبعاً به جانشینی و جابه‌جایی مفاهیم مختلف منجر می‌شود در سه مقاله موردنظر به چشم می‌خورد.

۱) مقاله اول، درباره ادبیات بومی، که می‌توانست پیش‌درآمدی بر ادبیات بومی و اقلیمی باشد، با طرح مقوله‌های مختلف و خلط کردن آنها از هدف خود بازمانده است. نویسنده، ادبیات اقلیمی یا منطقه‌ای را با ادبیات روستایی و ادبیات عامیانه (فولکلور) مترادف و از یک جنس دانسته است.

الف - در تعریف ادبیات اقلیمی نوشته است «ادبیات اقلیمی (بومی) در معنای خاص ادبیاتی است که در منطقه‌ای خاص به وجود آمده و دارای شرایط زیر باشد.» سپس هشت مؤلفه، یا شرط، را برای چنین ادبیاتی شرح می‌دهد که خلاصه آن وحدت اوضاع فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی است. در این مؤلفه‌ها تأکید بسیاری بر مناسبات زراعی و فرهنگ روستایی شده است. یکی از این مؤلفه‌ها چنین شرح داده شده: «مشابهت وضع زراعی و معیشتی، وجود شالیزارها و...» و در شرح مؤلفه دیگر آمده است: «مشابهت مناسبات اقتصادی، روابط مالک و زارع، منابع تغذیه...» و نیز بر «میزان حضور رادیو و تلویزیون، ماهواره، دوربین عکاسی و فیلم برداری در ده و روستا» و سرانجام بر «گذراندن ایام فراغت، انواع ورزش آبی بومی، شرط بندی، معرکه گیری، بیلاق و قشلاق، طرز کوچ و مراسم همراه آن» تأکید شده است. هر جا که نویسنده از مناسبات واحد اقتصادی نام می‌برد منظور او مناسبات کشاورزی است، و به هیچ وجه از مناسبات غیرکشاورزی ذکری به میان نمی‌آورد. همینجا لازم است اشاره شود که یکی از نحل‌های ادبیات بومی ایران، که اتفاقاً در توسعه ادبیات اقلیمی نقش ممتازی داشته، ادبیات داستانی خوزستان است که عموماً، مضمون غیرروستایی

دارد.

ب - یکسان انگاشتن ادبیات بومی با ادبیات روستایی و عامیانه نه فقط در شرح شاخصه‌های ادبیات بومی بلکه در ارائه راهکارهای نویسنده برای توسعه ادبیات بومی نیز مورد تأکید قرار گرفته است. این راهکارها پیش از آنکه ارتباطی با ادبیات بومی و داستانی داشته باشند، برای مراکز مردم‌شناسی مفیدند. در رأس این راهکارها آمده است: «۱- جمع‌آوری فرهنگ عامه و گویشهای محلی به سرعت و با وسایل مجهز جدید، ۲- آشنا کردن نویسندگان جدید با این فرهنگ و ادب». ظاهراً از دیدگاه نویسنده، وظیفه داستان‌نویس، نوشتن داستان نیست، بلکه بررسی امور جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی است. برخلاف نظر ایشان، داستان‌نویسان جوان پیش و بیش از هر چیز باید با صناعت داستان‌نویسی آشنایی پیدا کنند. غایت داستان‌نویس، نوشتن داستان است. هدف او بررسی‌های جامعه‌شناختی، مردم‌شناختی و حتی زبان‌شناختی نیست، اگرچه نتایج تبعی داستان، برای خوانندگان آشناییهای فرهنگی و اجتماعی را به همراه خواهد داشت، اما این امر الزاماً نمی‌تواند از وظایف داستان‌نویس به شمار آید.

ج - اکثر قریب به اتفاق داستانهایی که مورد استناد نویسنده قرار گرفته، داستانهایی است که موضوع روستایی دارند. در این میان آثاری را می‌توان ذکر کرد که مشخصاً در زمره ادبیات اقلیمی قرار ندارند، مانند **دل دادگی و رازهای سرزمین من**.

۲) مقاله دوم، «داستانهای اقلیمی و داستان‌نویسان گیلانی»، در مقایسه با دو مقاله دیگر از ضعفهای بیشتری برخوردار است، اگرچه نسبت به آن مقاله‌ها دارای حجم بیشتری است (دو سوم صفحات «ویژه‌نامه» به این مقاله اختصاص دارد، و اینطور به نظر می‌رسد که گردانندگان محترم همایش عنایت خاصی نسبت به چاپ آن داشته‌اند). چارچوب نظری حاکم بر مقاله «نگرشی منطقه‌گرایانه» است، به این معنی که این نگرش با نوعی جزمیت و تعصب نسبت به عناصر خاص منطقه‌ای و اقلیمی همراه است، و فی‌المثل عمده ویژگیها و ارزشهای نویسندگان غیرگیلانی را به نویسندگان این خطه نسبت داده است.

الف - نویسنده هدف مقاله را چنین توضیح می‌دهد: «این مقدمه می‌کوشد از همین منظر (منطقه‌گرایی) نما و شمایی از داستان‌نویسی و داستان‌نویسان شمال ایران [البته منظور ایشان از شمال مشخصاً گیلان است] به دست دهد و در چند و چون عناصر و عواملی که تشخیص داستان‌نویسی این منطقه بر آن استوار است سخنی به میان آورد.» سپس اظهار امیدواری می‌کند که در این بررسی به دور از پیش‌داوریها و افراط‌کاریهای ناسیونالیستی به این هدف بپردازد. به این ترتیب خواننده انتظار دارد که با یک بررسی تحلیلی روبه‌رو شود که در آن ویژگیهای ادبیات اقلیمی گیلان به طور مشخص و روشن تشریح شده باشد. اما آنچه در پیش چشم می‌بیند چیزی غیر از ردیفهایی از نامهای نویسندگان گیلانی و آثار آنها نیست. صفحات



نمایشی و به‌ویژه کارهای گروه تئاتر آناهیتا، شکل‌گیری شالوده سینمای «پیشرو» ایران با فعالیتهای «کارگاه فیلم گلستان» و نمایش فیلمهایی مانند *شب قوزی* (فرخ غفاری) و *لات جوانمرد* (مجید محسنی) در این سالها در تقابل جدی با نتیجه‌گیری «تحلیل» گراما قرار دارد. علاوه بر عرصه هنر و ادبیات، در زمینه ادبیات سیاسی نیز کمابیش با چنین وضعیتی روبه‌رو هستیم. انتشار *غرب‌زدگی* به عنوان یکی از مطرح‌ترین و شورانگیزترین سندها از این نوع ادبیات مثال‌گویایی محسوب می‌شود. شورش مردم در سال ۴۲، گسترش جنبش دانشجویی و به‌ویژه تظاهرات دانشجویان در مراسم تشییع جنازه جهان پهلوان تختی در سال ۴۶، شکل‌گیری سازمانهای سیاسی در این دهه و موارد متعدد دیگر در تعارض آشکار با «انفعال و سرخوردگی» مورد نظر نویسنده است. ظاهراً نویسنده آنچه را درباره سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد خواننده یا شنیده به این دهه تسری داده است.

د- نویسنده در توضیح گرایشهای موجود در ادبیات داستانی دهه ۵۸-۶۸ گیلان از سه گرایش نام می‌برد: ادبیات کارگری، ادبیات جنگ و داستان گیلکی. این مورد نیز کمابیش همان حکایت موضوعی قبل است. نویسنده ابتدا در ذهن خویش به تصمیمات و نتایجی می‌رسد، سپس برای اثبات این نتایج می‌خواهد به هر صورتی که باشد مصداق‌هایی پیدا کند. از سه پاراگرافی که زیر عنوان «ادبیات کارگری» نوشته است، به‌طور عمده به ادبیات سیاسی، خاطرات زندانیان سیاسی و... اشاره کرده و برای ادبیات «کارگری» حتی یک مورد نیز شاهد نیاورده است. از آنچه درباره «ادبیات جنگ» نوشته به خوبی روشن است که نمی‌توان از آن به عنوان «گرایش» یاد کرد. خود او نیز به‌رغم آنکه نوشته است «نویسندگان شمال [گیلانی] به دلیل موقعیت اقلیمی و دوری از جغرافیای جنگ کمتر به این مورد اقبال نشان داده‌اند» ولی با اشاره به چند نمونه پراکنده و نیز به دلیل نگرش ناظر بر تدوین مقاله خود، نگرش منطقه‌گرایانه - از این نوع ادبیات به عنوان گرایش در ادبیات داستانی گیلان یاد کرده است.

ه- بندهای فراوانی در هر صفحه وجود دارد که هیچ ارتباطی با موضوع مورد بررسی، یعنی داستانهای اقلیمی گیلان، ندارد. مسایلی که نویسنده درباره به زندان افتادن به آذین، انتشار نمایشنامه‌های رادی، اجرای تئاترهای یقینان، مهاجرت افراشته به بلغارستان و فعالیتهای فرهنگی وی، پاورقی‌نویسی علی مستوفی و... ذکر کرده است. عمدتاً در حاشیه متن می‌گنجد و جزو مقدمات و نتایج بحث نیستند. نیز آنچه درباره پاورقی‌نویسی و پاورقی‌نویسان گیلانی نوشته است مشخصاً از محدوده بحث خارج‌اند.

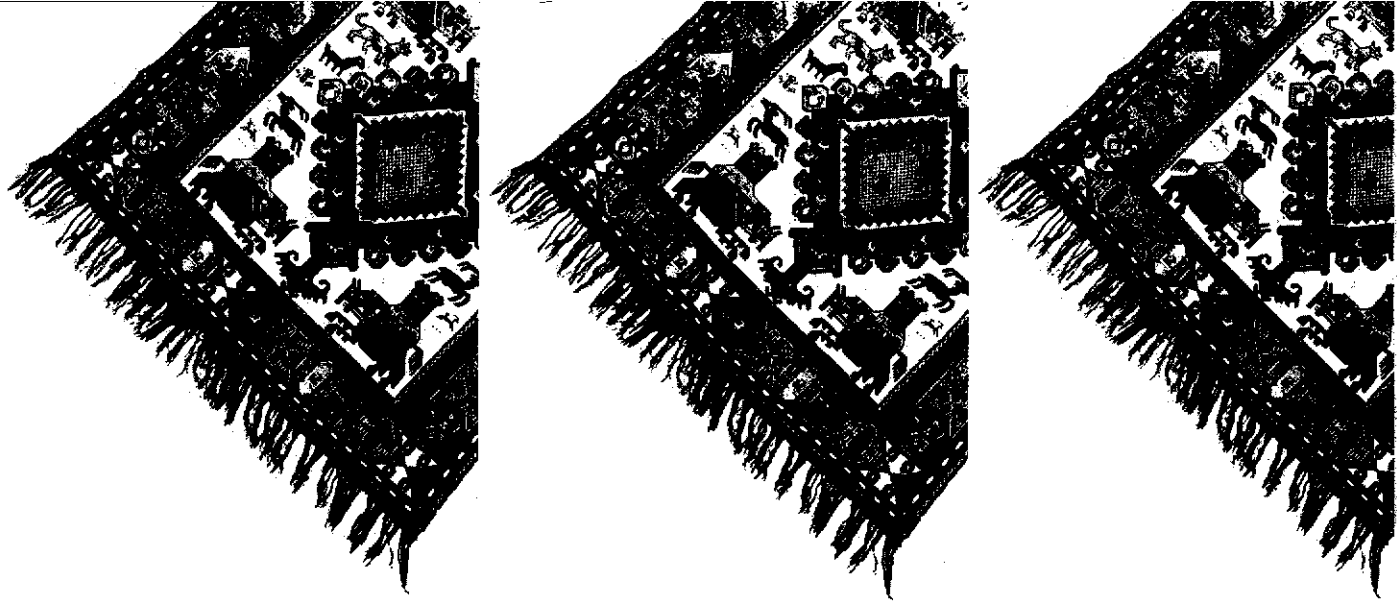
مسایل کم‌اهمیت‌تری نیز در مقاله وجود دارد که به ذکر برخی از آنها می‌پردازم:

الف- نوشته است: «از منظر منطقه‌گرایی و ادبیات اقلیمی، داستان‌نویسی ایران به چند بخش عمده قابل تقسیم است: شمال،

۴۱، ۴۲، ۵۱ و ۵۴ به‌طور کامل و بیش از دوسوم صفحات ۳۲، ۳۷، ۴۶، ۵۰، ۵۲ و ۵۳ شامل فهرستی از نویسندگان گیلانی به همراه نام آثار آنهاست. این صفحات، فشرده‌ای از «فرهنگ نویسندگان گیلانی» را به دست می‌دهد.

ب- نویسنده سیر داستان‌نویسی گیلان را در هفت دوره بررسی می‌کند. از سال ۱۲۸۸ تا سال ۱۳۲۸ را طی یک دوره و از سال ۱۳۲۸ تا امروز را به شش دوره ده‌ساله تقسیم کرده است. برای این تقسیم‌بندی هیچ‌گونه دلیلی ارائه نشده است و مبنای آن روشن نیست. آیا معیار این تقسیم‌بندی تحولات سیاسی اجتماعی جامعه ایران بوده یا تغییر و تحولانی که در عرصه ادبیات داستانی گیلان رخ داده است، یا عواملی دیگر؟ برای مثال سالهای ۲۸ یا ۳۰ یا ۳۸ با ۳۹ چه تفاوتی با هم داشته‌اند که هر یک در دوره‌ای متفاوت بررسی شده‌اند؟ در واقع این تقسیم‌بندی به اصطلاح «تاریخی» خودسرانه و مین‌عندی است.

ج- نویسنده در توضیح شاخصه‌های دهه ۲۸-۴۸ می‌نویسد: «در این دوره برحسب شرایط بسته حاکم بر جامعه، ادبیاتی موسوم به «شکست و گریز» رشد و گسترش پیدا می‌کند... انفعال که شاخصه آشکار این گونه آثار است به روشنی روحیه روشنفکران و فضای سیاسی اجتماعی دوره شکست و گریز (پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) را همچون آئینه‌ای صادق بازتاب می‌دهد.» این «تحلیل»، خواننده را یاد افسانه‌ی یونانی «پروکرستس» و تابوت معروف او می‌اندازد. راست این است که سالهای ۲۸ تا ۴۸ یکی از درخشان‌ترین دوره‌های داستان‌نویسی ایران است. در این دوره واقع‌نگری و جست‌وجوگری، عنصر غالب داستان‌نویسی ماست. فعالیت پرشور جنگها و نشریات گهگاهی، انتشار نشریاتی همچون: *آرش*، *لوح*، *کتاب هفته* و *بازار* (ویژه هنر و ادبیات) و انتشار ویژه‌نامه‌های ادبی در نشریات مرکز مانند *خوشه*، شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران، رونق و گستردگی گرایشهای ادبی و مضمون سیاسی اجتماعی بخش غالب داستانهای منتشر شده در این سالها، برگزاری شبهای شعر خوشه، فعالیتهای



دست یافت. نویسنده سپس اضافه می‌کند: «خودنمایی واژگان و اصطلاحات بومی در ادبیات معاصر غالباً نیاز درونی آثار نیست بلکه قوم‌گرایی احساسی است.» مسایل نظری برگرفته از واقعیات جامعه ما این حکم قاطع و جزمی نویسنده را نقض می‌کند.

به دلیل رشد ناموزون این جامعه و نیز به علت تکثر قومی، زبانی و فرهنگی و همچنین به علت وضعیت نامتجانس جغرافیایی ایران، هرگوشه این سرزمین پهناور دارای ویژگی‌هایی است که از دیگر مناطق قابل تفکیک است. به رغم یکسان‌سازی‌هایی که در زمینه مسایل قومی، فرهنگی و اجتماعی وجود داشته و به دلیل دیرپایی برخی از این ویژگی‌ها، تفاوت‌های موجود همچنان قابل توجه هستند. همین تفاوت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی در داستان‌نویسی ما بازتاب‌های معین خود را کمابیش تا امروز داشته‌اند.

تجارب داستان‌نویسی ما، حتی، در دو دهه اخیر نیز مؤید همین مسایل است. برای نمونه اگر نویسنده‌ای یک منطقه یا مکان جغرافیایی را با اسم و مشخصات واقعی آن توصیف کند که آدم‌های ساکن در آن، در واقع شخصیت‌های داستان، با واژگان و اصطلاحات بومی خاص آن منطقه یا مکان جغرافیایی گفت‌وگو کنند و در عین حال نویسنده به مراسم و آیینی استناد کند که متضمن فرهنگ و فولکلور آن منطقه یا مکان جغرافیایی باشد، طبعاً ما با داستانی دارای جنبه «منطقه‌ای» یا «اقلمی» روبه‌رو خواهیم بود که مشخصاً از «ادبیات دیگر مناطق قابل تفکیک است»، حتی اگر داستان در عین حال شامل توصیف مناطق و مکان‌های جغرافیایی و طبعاً بیان‌کننده خصوصیات فرهنگی و فولکلوریک دیگری نیز باشد.

انتشار داستان‌هایی از نویسندگان مختلف طی سال‌های اخیر، که ویژگی‌های بوم‌شناختی و اقلیمی در آنها مشهود است، در تقابل جدی با نظر آقای صدیقی است. در اینجا عنوان پاره‌ای از این داستان‌ها را ذکر می‌کنم: «سال‌های عقرب»، «باد در بادبان»، «حکایت آن که با آب رفت» و «بانوی لیل» از محمد بهارلو، «در پشت آن مه» و «سایبانی از حصیر» از اصغر عبداللهی، «داستان‌های بندر نوادر» از سیروس موسوی، «خروس» از ابراهیم گلستان، «لالی» از بهرام حیدری، «بوی خوش آویشن» از فرهاد کشوری، برخی از داستان‌های مجموعه «گل بوته» و داستان‌های کوتاه «چرخشت خون در سنگر» «آن روزها در جنوب»، «بادزار» و «مبعاد در مه» از مسعود میناوی.

در این داستان‌ها ویژگی‌های اقلیمی و فرهنگی جنوب و به‌ویژه خوزستان به شکل باززی مشهود است، بنابراین ادعای نویسنده محترم وجهی ندارد؛ به ویژه اینکه منظور خود را از اصطلاح «قوم‌گرایی احساسی» روشن نمی‌کند. منظور از «قوم‌گرایی

جنوب و مرکز» و در ادامه می‌نویسد: «تاکنون کسی از این منظر سراغ داستان‌نویسی «مرکز» نرفته است.» برخلاف نظر نویسنده، ادبیات داستانی «مرکز» عمدتاً فاقد وجوه و مختصات ادبیات اقلیمی یا منطقه‌ای است؛ اگرچه نقش ممتاز ادبیات مرکز در عرصه داستان‌نویسی و حتی تأثیر آن بر ادبیات اقلیمی قابل انکار نیست.

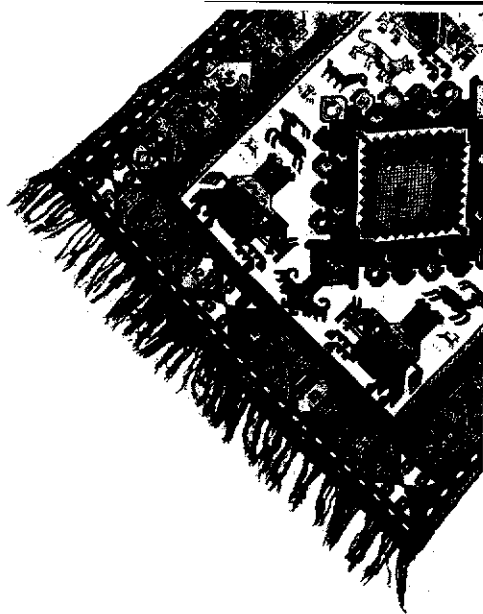
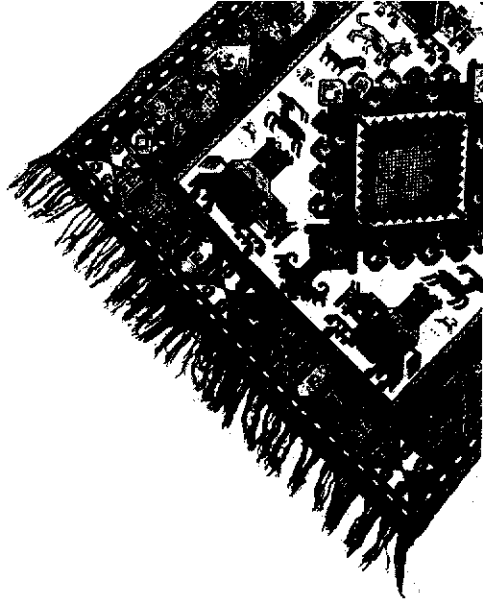
ب - در ص ۵۲ بر اساس دوره‌بندی‌های ده‌ساله، دوره‌ای زیر عنوان ۱۳۷۸-۸۸ ذکر کرده که احتمالاً منظور ایشان از سال ۱۳۷۸ تا امروز بوده است، زیرا تا پایان چنین دوره‌ای هنوز هشت سال دیگر باقی است.

ج - نوشته است: «مسعود یامین داستان‌نویسی خوزستان را مورد بررسی قرار داده و ویژگی‌ها و شاخصه‌های داستان‌نویسی این منطقه را با نگاهی تحلیلی برشمرده است.» در صورتی که آنچه مسعود یامین انجام داده و مورد استناد ایشان قرار گرفته، مقاله‌ای زیر عنوان «فرهنگ‌نامه داستان‌نویسان خوزستان» است. این مقاله حتی از حیث اطلاعاتی که درباره داستان‌نویسان خوزستانی و آثار آنها ارائه داده، دارای ضعف‌ها و کاستی‌های جدی است و اساساً فاقد جنبه تحلیلی است. بعید می‌دانم خود آقای یامین جانب‌ادعای نویسنده را بگیرد.

در خاتمه باید گفت این نوشته نه فقط داستان‌نویسی اقلیمی گیلان را - چنانکه نویسنده ادعا کرده - تحلیل و بررسی نکرده است بلکه فاقد وجوه و مختصات یک نوشته تحلیلی است. در نهایت می‌توان گفت چنانچه نویسنده اطلاعات ارائه شده در مقاله خود را با مآخذ و منابع کتاب‌شناسی آنها توأم می‌کرد، احتمالاً این مقاله می‌توانست مورد استفاده پژوهشگران ادبیات داستانی قرار گیرد.

۳) مقاله سوم، «بررسی ادبیات اقلیمی گیلان»، برخلاف دو مقاله دیگر کمابیش از انسجام درونی برخوردار است. نویسنده سعی کرده نظرات خود را به روشنی و با استدلال طرح کند؛ گیرم ما با اهم نظرات ایشان موافق نباشیم. این مقاله شامل یک مقدمه و دو بخش است. نویسنده در مقدمه نسبتاً مفصل خود درباره داستان‌های اقلیمی، دلایل بروز موج این نوع داستان‌نویسی در دهه چهل، فروکش کردن آن در سال‌های پس از دهه چهل و سپس افول کامل آن توضیحاتی ارائه کرده است. مسایل مطرح شده در این مقدمه، چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ تجربی، قابل تعریض‌اند. در زیر به اختصار به برخی از این مسایل اشاره می‌کنم:

الف - نوشته است: «منطقه‌ای کردن ادبیات امروز مستلزم بر شمردن ویژگی‌هایی است که بتواند آن را از ادبیات دیگر مناطق قابل تفکیک سازد... بی‌تردید [امروزه] نمی‌توان به چنین مشخصه‌هایی



در عرصه بین‌المللی، این دهه مقارن با پیروزی نهضت‌های ملی است. گسترش و پیروزی بی‌سابقه این نهضتها به گونه‌ای بود که حتی بر جنبش مارکسیستی نیز تأثیرات خاصی بر جای گذاشت و باعث قرائت خاصی از مارکسیسم در بین نیروهای «چپ» گردید. وجه مشخصه این قرائت تأکید بر جنبه «ملی» مبارزه در مقابل جنبه «انترناسیونالیستی» آن بود. گسترش کاستروئیسم در امریکای لاتین و اندیشه‌های مانو در شرق آسیا معلول همین اوضاع و احوال است. این عوامل زمینه را برای اندیشه‌های بوم‌گرایانه و منطقه‌ای در بسیاری از کشورهای پیرامونی فراهم می‌کرد. «فرانتس فانون»، «قوام نکرومه» و «جمال عبدالناصر» معلول همین شرایط هستند. اما آنچه این تأثیرات را در ایران پررنگ‌تر می‌کرد، وجود حکومتی بود که با کمک نیروهای بیگانه جانشین حکومتی ملی گردیده بود و با همه تاب و توان خود سعی در ترویج فرهنگ مصرفی سرمایه‌داری غربی داشت. این مجموعه عوامل، باعث رشد حرکات خاصی در جامعه روشنفکری ایران شد که انتشار غرب‌زدگی و بروز موج ادبیات بومی از جمله آنهاست. در حقیقت می‌توان گفت که اندیشه‌های آل‌احمد و جریان داستان‌نویسی منطقه‌ای در عرض هم قابل بررسی هستند نه در طول هم.

از آنچه در بالا به صورت مختصر ارائه شد نتیجه می‌گیریم که مقاله‌های مورد بحث نتوانسته‌اند درکی دقیق از مقوله «داستان‌نویسی اقلیمی» عرضه کنند. از این رو به نظر می‌آید این پرونده را باید همچنان مفتوح نگه‌داشت تا سایر دست‌اندرکاران ادبیات اقلیمی نظرات خود را در این مورد ابراز نمایند.

در خاتمه ذکر دو نکته را ضروری می‌دانم: اول، اقدام مسئولین دفتر ادبیات داستانی در طرح عمومی این مقوله مهم قابل تقدیر و ستایش است. دوم، در این مجموعه جای خالی بررسی ادبیات اقلیمی خوزستان به شدت به چشم می‌خورد. بدون تردید طرح جامع و دقیق ادبیات اقلیمی ایران مستلزم بررسی ادبیات داستانی خوزستان است و این نکته‌ای است که متأسفانه مورد توجه برگزارکنندگان همایش قرار نگرفته است.

پانوش:

* عنوان مقاله‌ها و نام نویسندگان آنها عبارت‌اند از:

- ۱- درباره ادبیات بومی، عبدالعلی دست‌غیب.
- ۲- داستانهای اقلیمی گیلان، بهزاد موسایی.
- ۳- مروی بر ادبیات اقلیمی گیلان، علی صدیقی.

احساسی چیست؟ آیا منظور این است که نویسندگان با کاربرد واژگان و اصطلاحات بومی نیاز خود را ارضای می‌کنند و از این طریق با احساساتی‌گری قومیت خود را به رخ می‌کشند؟ واقعیت این است که کاربرد واژگان و اصطلاحات بومی الزاماً در نزد همه نویسندگان انگیزه و علت واحدی ندارد. برای مثال نمی‌توان کاربرد واژگان بومی در داستانهای احمد محمود و منیر و روانی پور را دقیقاً از یک جنس دانست.

اگر اصرار باشد که بخواهیم بر وجه مشترک نویسندگان معاصر از حیث کاربرد واژگان و اصطلاحات بومی انگشت بگذاریم احتمالاً، البته با قید احتیاط، می‌توانیم بگوییم که منظور نویسندگان اصالت بخشیدن به فضای داستانها و هویت شخصیتهای داستانی بوده است. تعدادی از نویسندگان بر این عقیده هستند که کاربرد اصطلاحات بومی به تقویت اصالت و غنای مضمون داستانهای آنها خواهد افزود، حال آنکه به نظر من، تقویت فضای یک داستان و هویت بخشیدن به یک شخصیت داستانی یا تقویت اصالت و غنای مضمون ادبی، با واژگان و اصطلاحات بومی حاصل نمی‌شود؛ بلکه آنچه مهم است نحوه بیان داستان و کیفیت قرائت اصطلاحات و واژگان بومی در متن داستان است که فضای ادبی یک داستان را تقویت یا تضعیف می‌کند.

ب- نویسنده در علل پیدایی موج ادبیات بومی در دهه چهل می‌نویسد: «غرب‌زدگی [آل احمد] در سال ۱۳۴۱ مسکنی می‌شود که تعدادی در عرصه ادبیات که عموماً جوان‌ترند مبارزه خود را به تأثیر از آن آغاز می‌کنند. باید گفت که داستانهای بومی تحت تأثیر غرب‌زدگی نوشته نشده‌اند. پیدایش موج داستان‌نویسی اقلیمی دلایلی داشته که چه بسا همان دلایل باعث تألیف و انتشار غرب‌زدگی نیز شده باشند. در حقیقت می‌توان گفت غرب‌زدگی جمع‌بندی اعتقادات بخشی از روشنفکران دهه چهل بوده است. نویسنده در ادامه اگر چه به علت پیدایش و رشد ادبیات بومی اشاره مختصری دارد، اما از توضیح کافی علل آن بازمی‌ماند.

آغاز دهه چهل مصادف با رویدادهایی در عرصه ملی و بین‌المللی است که تأثیرات شگرفی بر جریان روشنفکری ایران داشته است. در عرصه داخلی، جریان اصلاحات ارضی و اصول چندگانه «انقلاب سفید» از یک سو باعث تغییر در وضعیت کشاورزی شد و از سوی دیگر راه را برای هجوم سرمایه‌های خارجی هموار کرد. به همراه این سرمایه‌ها هزاران نفر به عنوان نیروی کار یا مستشار وارد کشور شدند. این امر به خودی خود باعث ایجاد یک نوع واکنش روحی در میان مردم و به ویژه روشنفکران می‌شد.